به نام خدا

شانزده سالگی ، نتورک ، و من

مولف :

عرفان عسکری

انتشارات ارسطو

(سازمان چاپ و نشر ایران – ۱۴۰۵)

نسخه الکترونیکی این اثر در سایت سازمان چاپ و نشر ایران و اپلیکیشن کتاب رسان موجود می باشد

Chaponashr.ir









سرشناسه : عسکری، عرفان ، ۱۳۸۹
عنوان و نام پدیدآورگان : شانزده سالگی ، نتورک ، و من/ مولف: عرفان عسکری
مشخصات نشر : انتشارات ارسطو (سازمان چاپ و نشر ایران)، ۱۴۰۵.
مشخصات ظاهری : ۱۱۳ ص.
شابک : ۲-۵۵۶-۱۲۹-۶۲۲-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : کتابنامه.
موضوع : شانزده سالگی - نتورک ــ روایت زندگی
رده بندی کنگره : TP ۹۸۳
رده بندی دیویی : ۶۶۸/۵۵
شماره کتابشناسی ملی : ۴۵۶۹۸۷
اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیپا

نام کتاب : شانزده سالگی ، نتورک ، و من
مولف : عرفان عسکری
ناشر : انتشارات ارسطو (سازمان چاپ و نشر ایران)
صفحه آرایی، تنظیم و طرح جلد: الهام غفاری
تیراژ : ۱۰۰۰ جلد
نوبت چاپ : اول ــ ۱۴۰۵
چاپ : زبرجد
قیمت : ۲۰۰۰۰۰تومان
فروش نسخه الکترونیکی - کتاب رسان :
https//:chaponashr.ir/ketabresan
شابک : ۲-۵۵۶-۱۲۹-۶۲۲-۹۷۸
تلفن مرکز پخش : ۰۹۱۲۰۲۳۹۲۵۵
www.chaponashr.ir

فهرست

پیشگفتار ۵

فصل اول: روزی که برای اولین بار «نتورک» را شنیدم ۱۳

من عرفان هستم؛ یک نوجوان شانزده‌ساله ۱۴

پدر و مادرم و یک مسیر تازه ۱۷

کنجکاو شدم بدانم نتورک واقعا چیست ۲۰

فصل دوم: من وارد دنیای نتورک شدم ۲۹

اولین قدم‌های من ۳۰

«نه» شنیدم، اشتباه کردم و دوباره یاد گرفتم ۳۵

اولین درآمد؛ پولی که برای من فقط پول نبود ۴۰

فصل سوم: چیزهایی که نتورک به من یاد داد ۴۹

شبکه فقط چند نفر نیست ۵۱

پول، موفقیت و واقعیت‌هایی که کسی به من نگفت ۵۵

فصل چهارم: از نتورک تا آینده کسب‌وکار ۶۱

وقتی فهمیدم نتورک فقط یک اسم نیست ۶۱

پول را از زاویه دیگری دیدم ۷۴

پشت صحنه شبکه؛ چیزی فراتر از جلسه و رتبه ۸۷

اگر قرار است آینده را بسازیم، باید بهتر یاد بگیریم ۹۱

من هنوز شانزده‌ساله‌ام؛ اما دیگر مثل قبل فکر نمی‌کنم..... ۹۶

آخرین حرف‌های عرفان..... ۱۰۲

مرز میان تجربه شخصی، ادعای درآمد و واقعیت عمومی کسب وکار..... ۱۰۴

منابع ۱۰۷

پیشگفتار

شاید وقتی کتابی را باز می‌کنید که نویسنده آن یک نوجوان شانزده‌ساله است، نخستین پرسشی که در ذهن شما شکل بگیرد این باشد که یک نوجوان چه چیزی برای گفتن درباره موفقیت، کار، درآمد و ساختن آینده دارد؟ شاید تصور کنید تجربه‌های یک نوجوان هنوز آن‌قدر زیاد نیست که بتواند درباره موضوعاتی مانند کسب‌وکار و استقلال مالی صحبت کند. من هم اگر چند سال پیش چنین کتابی را می‌دیدم، احتمالاً همین فکر را می‌کردم. اما امروز که این کتاب را می‌نویسم، می‌خواهم داستانی را برایتان تعریف کنم که بیش از آنکه درباره پول باشد، درباره یک تغییر ذهنی است؛ تغییر نگاه یک نوجوان به زندگی، آینده، تلاش، یادگیری و فرصت‌هایی که گاهی درست در مقابل چشم ما قرار دارند اما به دلیل باورهای قبلی، آنها را نمی‌بینیم.

من عرفان هستم؛ یک نوجوان شانزده‌ساله. نه خودم را نابغه می‌دانم، نه قهرمان موفقیت، نه کسی که همه پاسخ‌های زندگی را پیدا کرده است. هنوز دانش‌آموزم، هنوز چیزهای زیادی هست که باید یاد بگیرم، هنوز اشتباه می‌کنم و هنوز برای رسیدن به بسیاری از هدف‌هایم فاصله دارم. با این حال، در همین سن تجربه‌ای وارد زندگی من شد که باعث شد بسیاری از تصورات قبلی‌ام درباره کار، درآمد، ارتباط با دیگران و آینده تغییر کند. داستان من از جایی آغاز شد که پدر و مادرم با مفهوم «نتورک مارکتینگ» آشنا شدند؛ مفهومی که در ابتدا برای من چندان روشن نبود و حتی نمی‌دانستم دقیقاً چه معنایی دارد. من فقط می‌دیدم که آنها درباره یک مسیر تازه صحبت می‌کنند، آموزش می‌بینند، با افراد جدید آشنا می‌شوند و چیزهایی یاد می‌گیرند که پیش از آن در زندگی روزمره ما جایی نداشت.

در ابتدا، نتورک برای من فقط یک واژه بود؛ واژه‌ای که بارها می‌شنیدم اما معنای واقعی آن را نمی‌فهمیدم. به مرور، کنجکاو شدم. سؤال پرسیدم. گوش دادم. مشاهده کردم. کم‌کم فهمیدم پشت این واژه، مجموعه‌ای از مفاهیم مربوط به فروش، ارتباط مؤثر، معرفی محصول، کار تیمی، آموزش، هدف‌گذاری، مسئولیت‌پذیری و ساختن ارتباط‌های حرفه‌ای وجود دارد. البته خیلی زود فهمیدم که این حوزه نیز مانند هر فعالیت اقتصادی دیگری، واقعیت‌ها، فرصت‌ها، محدودیت‌ها و ریسک‌های خودش را دارد و نمی‌توان تنها با شنیدن چند داستان موفقیت، درباره آن قضاوت کرد. همین موضوع باعث شد تصمیم بگیرم اگر قرار است درباره تجربه خودم بنویسم، فقط از قسمت‌های جذاب داستان حرف نزنم؛ بلکه درباره مسیر، دشواری‌ها، اشتباه‌ها، تردیدها، یادگیری‌ها و مسئولیت‌هایی که در این راه وجود دارد نیز صادقانه صحبت کنم.

این کتاب قرار نیست به شما وعده ثروتمندشدن سریع بدهد. قرار نیست بگوید هر نوجوانی که وارد نتورک شود، حتماً درآمد زیادی خواهد داشت. قرار نیست موفقیت را ساده، فوری و بدون تلاش نشان دهد. حتی قرار نیست شما را متقاعد کند که حتماً باید نتورک مارکتینگ را انتخاب کنید. هدف من چیز دیگری است. می‌خواهم آنچه را خودم دیده‌ام و آموخته‌ام، به زبان ساده و قابل فهم با شما در میان بگذارم تا اگر نام نتورک را شنیدید، فقط با تعریف‌های مثبت یا مخالفت‌های منفی درباره آن تصمیم نگیرید؛ بلکه ابتدا مفهوم آن را بشناسید، شیوه کارش را بفهمید، تفاوت میان یک فعالیت حرفه‌ای و وعده‌های غیرواقعی را تشخیص دهید و سپس با آگاهی درباره آن قضاوت کنید.

از طرف دیگر، این کتاب فقط برای کسانی نوشته نشده است که به نتورک مارکتینگ علاقه دارند. من دوست دارم نوجوانی که این کتاب را می‌خواند، حتی اگر هیچ‌گاه وارد این حوزه نشود، بتواند از آن چیزهای دیگری یاد بگیرد؛ چیزهایی مانند اینکه چگونه با دیگران ارتباط برقرار کند، چگونه هدف تعیین کند، چگونه از «نه» شنیدن نترسد، چگونه مسئولیت انتخاب‌های خود را بپذیرد، چگونه از شکست درس بگیرد، چگونه مهارت‌های خود را افزایش دهد و چگونه میان رؤیا و عمل فاصله کمتری ایجاد کند. زیرا به باور من، ارزشمندترین چیزی که در این مسیر به دست آوردم، فقط درآمد نبود؛ بلکه مجموعه‌ای از مهارت‌ها و نگرش‌هایی بود که به من کمک کرد خودم و آینده‌ام را جدی‌تر ببینم.

در این کتاب تلاش کرده‌ام همه چیز را از زبان خودم تعریف کنم. بنابراین قرار نیست با یک متن خشک و پیچیده دانشگاهی روبه‌رو شوید. من همان‌طور که یک نوجوان با خانواده، دوستان و هم‌سن‌وسال‌های خود صحبت می‌کند، داستانم را روایت می‌کنم؛ اما در کنار این روایت شخصی، مفاهیم اصلی نتورک را نیز به زبان ساده توضیح خواهم داد. از اولین آشنایی با این حوزه گرفته تا مفهوم بازاریابی شبکه‌ای، شیوه شکل‌گیری یک شبکه، فروش و معرفی محصول، ارتباط با مشتری، کار تیمی، آموزش، هدف‌گذاری، پیگیری، مدیریت زمان، مهارت گفت‌وگو، برخورد با پاسخ منفی، اشتباه‌های رایج و مهم‌تر از همه، تفاوت میان یک فعالیت سالم و قانونی با وعده‌های فریبنده و غیرواقعی. تلاش من این است که هیچ اصطلاحی را بدون توضیح رها نکنم و مفاهیم را به شکلی بیان کنم که یک نوجوان، یک والد، یک معلم یا حتی فردی که هیچ آشنایی قبلی با نتورک ندارد، بتواند آن را به‌راحتی دنبال کند.

اما در کنار تمام این موضوعات، یک مسئله برای من اهمیت بیشتری دارد: خانواده. من این مسیر را از یک اتاق کاری ناشناس یا یک صفحه اینترنتی شروع نکردم؛ داستان من از خانه آغاز شد. از

دیدن تلاش‌های پدر و مادرم، از شنیدن صحبت‌های آنها، از پرسش‌هایی که در ذهنم شکل گرفت و از کنجکاوی برای فهمیدن دنیایی که تازه با آن آشنا شده بودند. همین موضوع باعث شد نگاه من به مفهوم «کار» نیز تغییر کند. فهمیدم کار فقط رفتن به یک محل مشخص در ساعت مشخص نیست؛ کار می‌تواند مجموعه‌ای از مهارت‌ها، مسئولیت‌ها، ارتباط‌ها و ارزش‌آفرینی‌ها باشد. البته این به معنای کم‌اهمیت دانستن تحصیل، شغل‌های تخصصی یا مسیرهای سنتی موفقیت نیست. برعکس، من در طول این مسیر بیشتر فهمیدم که دانش و آموزش پایه‌ای برای ساختن هر آینده‌ای هستند و هیچ مسیر اقتصادی سالمی نباید انسان را از یادگیری، تحصیل و رشد شخصی دور کند.

یکی از مهم‌ترین درس‌هایی که در این مسیر گرفتم این بود که «درآمد» نتیجه یک فرآیند است، نه نقطه شروع آن. وقتی کسی فقط به پول فکر کند، ممکن است بسیاری از اصول مهم را فراموش کند؛ اما وقتی فرد ابتدا مهارت یاد می‌گیرد، ارزش ایجاد می‌کند، نیاز مشتری را می‌شناسد، درست ارتباط برقرار می‌کند، مسئولیت‌پذیر است و برای رشد خود و تیمش تلاش می‌کند، آنگاه درآمد می‌تواند یکی از نتایج فعالیت حرفه‌ای او باشد. بنابراین عنوان «چگونه من در ۱۶ سالگی به درآمد میلیونی رسیدم» نباید به معنای یک فرمول جادویی برای پولدارشدن تلقی شود. منظور من روایت تجربه‌ای واقعی از یک مرحله از زندگی است؛ تجربه‌ای که در آن درآمد، تنها یکی از نتایج بود و یادگیری، رشد شخصی و تغییر نگرش برای من اهمیت بیشتری پیدا کرد.

در صفحات پیش رو، گاهی از لحظاتی خواهم گفت که هیجان‌زده بودم، گاهی از زمانی که شک داشتم، گاهی از اشتباه‌هایی که مرتکب شدم و گاهی از روزهایی که نتیجه تلاش‌هایم را دیدم. شاید بعضی از تصمیم‌هایم برای شما جالب باشد و شاید با بعضی از آنها موافق نباشید. این کاملاً طبیعی است. من نمی‌خواهم خواننده فقط با من موافق باشد؛ می‌خواهم فکر کند، سؤال بپرسد و آگاهانه تصمیم بگیرد. به‌خصوص اگر نوجوان هستید، امیدوارم این کتاب به شما یادآوری کند که برای یادگیری مسئولیت‌پذیری، مهارت ارتباطی، مدیریت زمان و شناخت فرصت‌های زندگی، لازم نیست منتظر یک سن خاص بمانید. البته هر فعالیت اقتصادی برای نوجوانان باید با توجه به قوانین، شرایط سنی، نظارت و حمایت خانواده و رعایت کامل حقوق مصرف‌کنندگان انجام شود و هیچ هدف مالی نباید جای تحصیل، سلامت، امنیت و دوران طبیعی نوجوانی را بگیرد.

این کتاب همچنین برای پدر و مادرها نوشته شده است. شاید شما نیز مانند والدین من روزی با فرزندتان درباره آینده، شغل، درآمد و موفقیت صحبت کنید و با سؤال‌هایی روبه‌رو شوید که پاسخ دادن به آنها آسان نباشد. شاید فرزندتان به یک فعالیت اقتصادی یا یک ایده جدید علاقه‌مند

شود و شما میان حمایت کردن و محافظت از او دچار تردید شوید. تجربه من نشان داد که گفت‌وگو، آموزش و همراهی آگاهانه می‌تواند بسیار ارزشمندتر از مخالفت عجولانه یا پذیرش بدون بررسی باشد. نوجوانان به فرصت یادگیری نیاز دارند، اما هم‌زمان به مرزهای امن، راهنمایی بزرگسالان و شناخت خطرها نیز نیازمندند.

اکنون که در ابتدای این کتاب ایستاده‌ام، می‌دانم هنوز مسیر بسیار طولانی‌ای پیش رو دارم. شاید چند سال بعد که دوباره این صفحات را بخوانم، بعضی از نگاه‌های امروزم برایم ساده یا حتی خام به نظر برسد. شاید چیزهای جدیدی یاد گرفته باشم و بخشی از دیدگاه‌هایم تغییر کرده باشد. اما این دقیقاً معنای رشد است. انسان قرار نیست همیشه همان کسی بماند که امروز هست. مهم این است که هر روز چیزی یاد بگیرد، اشتباه‌هایش را بپذیرد، تجربه‌هایش را تحلیل کند و برای بهترشدن تلاش کند.

اگر بخواهم تمام حرف این پیشگفتار را در یک جمله بیان کنم، می‌گویم: این کتاب درباره یک نوجوان شانزده‌ساله‌ای است که با یک فرصت جدید روبه‌رو شد و تصمیم گرفت آن را بشناسد، یاد بگیرد و تجربه کند؛ اما در مسیر فهمید که مهم‌تر از رسیدن به درآمد، ساختن انسانی است که بتواند برای آینده خود آگاهانه تصمیم بگیرد.

پس اگر آماده‌ای، از اولین صفحه شروع کنیم؛ از همان روزی که من برای نخستین بار نام «نتورک» را شنیدم و هنوز هیچ تصوری نداشتم که این کلمه قرار است چه تغییری در نگاه من به زندگی ایجاد کند.

این، داستان من است؛ داستان عرفان.

تقدیم به آنکه رفت تا ماندگار شود .



مرحوم اسطوره محمدحسن مکارم نیا با سرمایه ایمان و نگاهی فراتر از افق در دل دشوارترین شبها ، چراغ امید گروه بی شمار انسان‌ها بود.

بعضی انسان‌ها با رفتنشان از میان ما نمی‌روند ، زیرا اندیشه و باورشان در قلب‌ها زنده می‌ماند.

امروز هرنامی که در این مسیر می‌درخشد، پژواکی است از صدای گرم تو و هر دلی که در این راه می‌تپد ، نسیمی است از دل بی قرار تو.

اگر امروز نوجوانی جرات می‌کند رویاهایش را بزرگتر از سن و شریط خودش انتخاب کند،

بی تردید انسان‌های الهام بخشی چون تو، در شکل گیری این باور ارزشمند ، سهم بسزایی دارند.

ای آن که با دستان خالی ، فرداها را آباد کردی ، نامت برای همیشه نگین این راه با افتخار خواهد ماند و مهرت تا ابد تقویم دل‌های ماست.

عطر یادت همیشه در این مسیر جاری است.

تقدیم به پدر و مادر عزیزم

که بودنشان، سرآغاز تمام بودن‌های من است،

و نامشان، تا همیشه، قفنوس این مسیر.

و سپاس فراوان از تاپ لیدر سرکار خانم زهرا موسی پور که

در این مسیر چراغ راهنمای

من بودند.

فصل اول: روزی که برای اولین بار «نتورک» را شنیدم

همه چیز برای من از یک کلمه شروع شد؛ کلمه‌ای که آن روزها حتی معنای دقیقش را نمی‌دانستم: «نتورک». من شانزده ساله بودم و مثل بسیاری از نوجوان‌ها بیشتر به مدرسه، دوستان، علایق و رویاهای آینده‌ام فکر می‌کردم. تصورم این بود که برای رسیدن به درآمد و موفقیت هنوز خیلی زود است و باید سال‌ها صبر کنم تا بزرگ‌تر شوم، تحصیلاتم را ادامه بدهم و بعد وارد دنیای کار شوم. اما زمانی که پدر و مادرم با یک مسیر کاری تازه آشنا شدند، برای نخستین بار این تصور در ذهنم شکل گرفت که شاید یادگیری درباره کار، مهارت و کسب‌وکار را بتوان پیش از رسیدن به بزرگسالی آغاز کرد.

در ابتدا، نتورک برای من چیزی ناشناخته و پر از سؤال بود. نمی‌دانستم بازاریابی شبکه‌ای دقیقا چیست، چرا به آن «شبکه» می‌گویند، محصول چه نقشی دارد، مشتری چگونه شکل می‌گیرد و درآمد از کجا به وجود می‌آید. حتی نمی‌دانستم باید به آن اعتماد کنم یا درباره‌اش تردید داشته باشم. به همین دلیل، به جای اینکه خیلی زود قضاوت کنم، تصمیم گرفتم سؤال بپرسم و یاد بگیرم. همین کنجکاوی ساده باعث شد آرام‌آرام با مفاهیمی مانند فروش، ارتباط با مشتری، شبکه‌سازی، کار تیمی، آموزش و هدف‌گذاری آشنا شوم و بفهمم پشت واژه‌ای که در ابتدا برایم عجیب بود، دنیایی از مفاهیم اقتصادی و انسانی قرار دارد.

این فصل، روایت همان روزهای نخست است؛ روزهایی که هنوز نمی‌دانستم این آشنایی چه اثری بر نگاه من به زندگی خواهد گذاشت. من در اینجا فقط از نتورک حرف نمی‌زنم؛ از خودم، خانواده‌ام، پرسش‌هایم، تردیدهایم و تصویری که پیش از آن از موفقیت داشتم نیز حرف می‌زنم. شاید مهم‌ترین اتفاق آن روزها این نبود که من با یک مدل کسب‌وکار آشنا شدم؛ بلکه این بود که برای نخستین بار فهمیدم می‌توان درباره آینده فقط رویاپردازی نکرد، بلکه می‌توان از همین امروز درباره مهارت‌ها، انتخاب‌ها و مسئولیت‌هایی که آینده را می‌سازند، یاد گرفت و آگاهانه فکر کرد.

من عرفان هستم؛ یک نوجوان شانزده‌ساله

من عرفان هستم. شانزده سال دارم و اگر بخواهم خودم را همان طور که واقعا هستم معرفی کنم، باید بگویم که هنوز خیلی چیزها را نمی‌دانم. هنوز وقتی قرار است درباره آینده تصمیم بگیرم، گاهی مردد می‌شوم. هنوز بعضی روزها آن قدر درگیر درس و مدرسه و فکرهای مختلف هستم که اصلا حوصله فکر کردن به آینده را ندارم. هنوز فوتبال برایم جذاب است، هنوز از خندیدن با دوستانم لذت می‌برم، هنوز بعضی شب‌ها قبل از خواب درباره چیزهایی خیال پردازی می‌کنم که شاید هیچ وقت اتفاق نیفتند و هنوز وقتی کسی از من می‌پرسد پنج یا ده سال دیگر خودت را کجا می‌بینی، جواب کاملا مشخصی ندارم. شاید همین نداشتن جواب قطعی، بخشی از معنای شانزده ساله بودن باشد. آدم در این سن نه آن قدر کودک است که آینده برایش اهمیتی نداشته باشد و نه آن قدر بزرگ شده که مسیر زندگی اش را با اطمینان کامل بشناسد. بین این دو مرحله ایستاده ای؛ از یک طرف دلت می‌خواهد مستقل باشی، خودت تصمیم بگیری و ثابت کنی که می‌توانی، و از طرف دیگر هنوز خیلی از تصمیم‌های مهم زندگی به خانواده، مدرسه و شرایطی وابسته است که همیشه در اختیار تو نیست. من هم دقیقا در همین نقطه ایستاده بودم؛ در نقطه ای میان کودکی که پشت سر گذاشته بودم و بزرگسالی که هنوز به آن نرسیده بودم. پیش از آنکه نتورک وارد زندگی من شود، زندگی من شبیه زندگی بسیاری از نوجوانان اطرافم بود. صبح‌ها مدرسه، درس، امتحان، تکلیف، گاهی نگرانی از نمره‌ها، گاهی خوشحالی از یک موفقیت کوچک، گاهی بحث با دوستان و گاهی هم خستگی از روزهایی که به نظرم تکراری می‌آمدند. آن زمان تصور می‌کردم زندگی واقعی احتمالا بعدا شروع خواهد شد؛ شاید بعد از گرفتن دیپلم، شاید بعد از دانشگاه، شاید وقتی شغل مناسبی پیدا کنم. برای من آینده چیزی بود که در فاصله ای دور قرار داشت و هنوز نوبت من به آن نرسیده بود. وقتی بزرگ‌ترها درباره کار و درآمد و آینده حرف می‌زدند، احساس می‌کردم اینها مسائل آدم‌های بزرگ است و من فعلا باید درس بخوانم و منتظر بمانم تا زمان خودش برسد.

خانواده برای من مهم‌ترین محیطی بود که در آن مفهوم کار و تلاش را می‌دیدم. کودک که بودم، شاید معنی خستگی را به شکل عمیق نمی‌فهمیدم. وقتی پدرم از سر کار برمی گشت یا مادرم بعد از یک روز پرمشغله خسته بود، بیشتر از آنکه به رابطه میان زمان، کار و درآمد فکر کنم، فقط خستگی آنها را می‌دیدم. به تدریج که بزرگ‌تر شدم، متوجه شدم پشت بسیاری از چیزهایی

که در زندگی روزمره برای ما عادی به نظر می‌رسند، ساعت‌ها تلاش و مسئولیت وجود دارد. خانه، مدرسه، هزینه‌های زندگی، خریدهای روزمره، برنامه ریزی برای آینده و هزاران مسئله کوچک و بزرگ، همه به نوعی با کار و درآمد ارتباط دارند. با این حال، این موضوع برای من هنوز یک مفهوم بزرگسالانه بود. من پول را بیشتر در قالب نتیجه می‌دیدم تا فرآیند. مثلا اگر چیزی را می‌خواستم، بیشتر به این فکر می‌کردم که قیمت آن چقدر است و آیا می‌توانم آن را داشته باشم یا نه؛ کمتر به این فکر می‌کردم که پول مورد نیاز برای خرید آن چگونه ایجاد می‌شود، یک نفر چه مقدار زمان صرف به دست آوردنش کرده یا چه مهارتی لازم بوده است تا بتواند درآمد داشته باشد.

اولین تصور من از موفقیت نیز بسیار ساده بود. فکر می‌کردم آدم موفق کسی است که شغل خوبی داشته باشد، درآمد خوبی کسب کند، خانه و ماشین مناسب داشته باشد و بتواند چیزهایی را که دوست دارد برای خودش و خانواده اش فراهم کند. بعدها فهمیدم این تعریف بیش از اندازه به نتیجه‌های بیرونی وابسته است. البته درآمد، امنیت مالی و رفاه برای زندگی اهمیت دارند و نمی‌توان ارزش آنها را انکار کرد، اما موفقیت فقط عددی نیست که در حساب بانکی دیده شود. انسان ممکن است درآمد زیادی داشته باشد و در عین حال از زندگی خود رضایت نداشته باشد، یا برعکس، ممکن است در مرحله ای از زندگی هنوز درآمد زیادی نداشته باشد اما در حال ساختن مهارت‌ها و شخصیت خود باشد و مسیر درستی را طی کند. آن زمان هنوز این تفاوت‌ها را نمی‌فهمیدم. موفقیت برای من بیشتر شبیه مقصدی دور بود؛ مقصدی که تصور می‌کردم پس از سال‌ها درس خواندن و کار کردن شاید روزی به آن برسم. حتی وقتی به پول فکر می‌کردم، معمولا ذهنم به آینده ای دور می‌رفت. انگار یک قانون نانوشته در ذهنم وجود داشت که می‌گفت نوجوان بودن یعنی منتظر ماندن. باید صبر کنی تا بزرگ شوی، بعد تصمیم بگیری، کار کنی و درآمد داشته باشی. این فکر آن قدر طبیعی به نظر می‌رسید که هیچ وقت از خودم نپرسیده بودم آیا بین «سن کم» و «توانایی یادگیری و ساختن مهارت» واقعا رابطه ای وجود دارد یا نه.

البته امروز که به آن روزها نگاه می‌کنم، نمی‌خواهم آن تصور را کاملا اشتباه بدانم. نوجوانی واقعا دوره‌ای است که در آن آموزش، رشد شخصیتی و تحصیل اهمیت زیادی دارد و هر فعالیت اقتصادی برای یک نوجوان نمی‌تواند بدون توجه به سن، قانون، خانواده و شرایط فردی او دنبال شود. من هنوز هم معتقدم مدرسه و یادگیری نباید قربانی هیچ فعالیت مالی شود. اما چیزی که